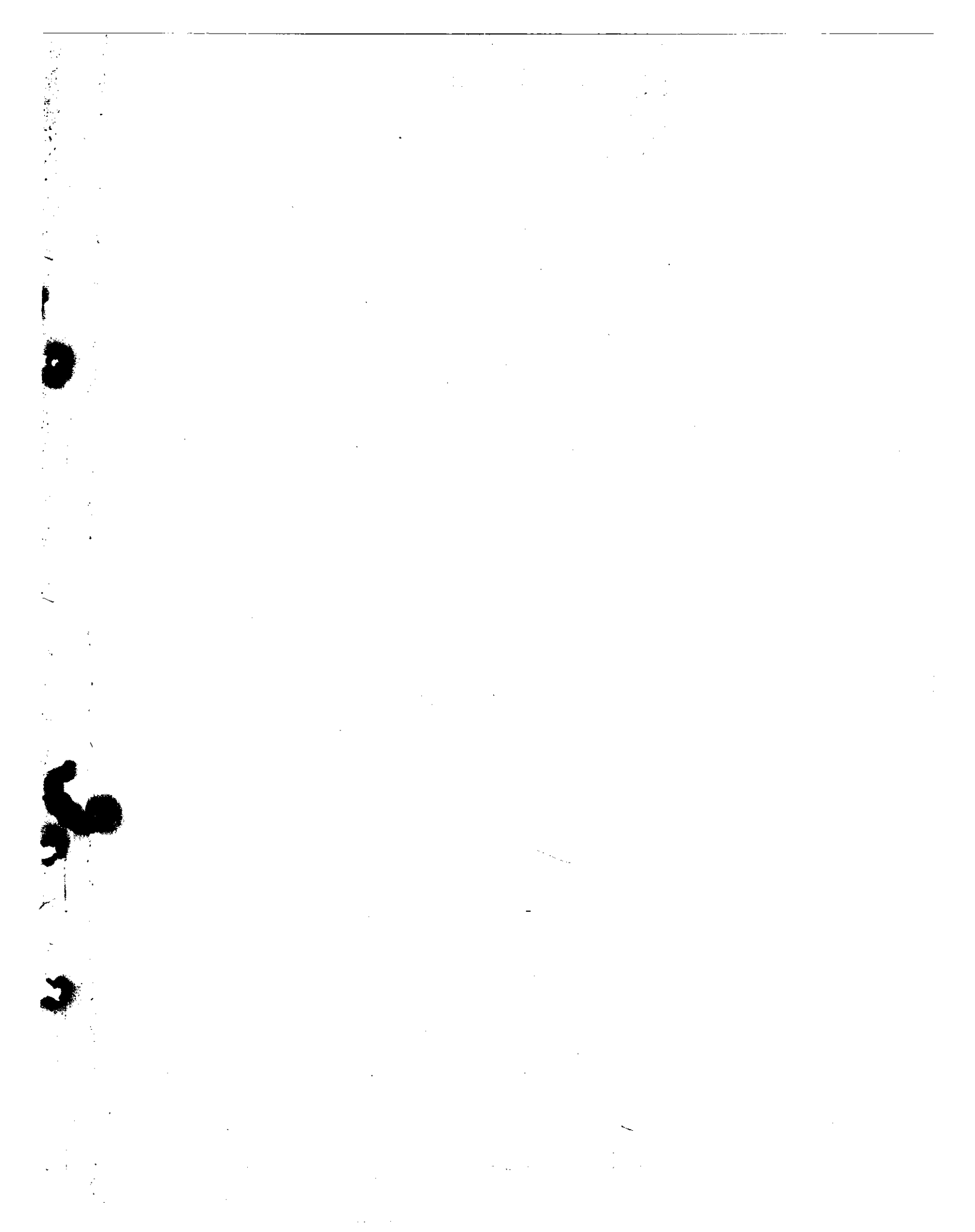


شماره هفتم
سال دوم



آهنگ بدیع

مخصوص جوانان بهائی است

هسرماء شمسی يك شماره منتشر میشود

وجسه اشتراك سالانه ۱۲۰ ریسا ل

شماره هفتم شهرالعرزه - شهرالمشیم شهرالعلم ۱۱ بدیع سال نهم
شماره مسلسل ۱۴۹ مهر ۱۳۳۳ شماره مسلسل ۱۴۹

فهرست مندرجات :

۲ صفحه	۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثناؤه
۳ "	۲- دلائل الوهیت (دلیل اول و دوم)
۶ "	۳- جواهر وجود
۸ "	۴- تکامل شخصیت انمان در ظل دیانت مقدسه بهائی
۱۱ و ۱۰	۵- ازگد شنگان و معاصرین
۱۲ "	۶- مهاجرت
۱۶ "	۷- شرح حال موعلی مسکرکا ثانی (بقیه ارزشما و تقبل)
۲۶ "	۸- آهنگ بدیع و خوانندگان

شرح حکمها :

روی جلد - منظره ای از حظیره القدس ملی

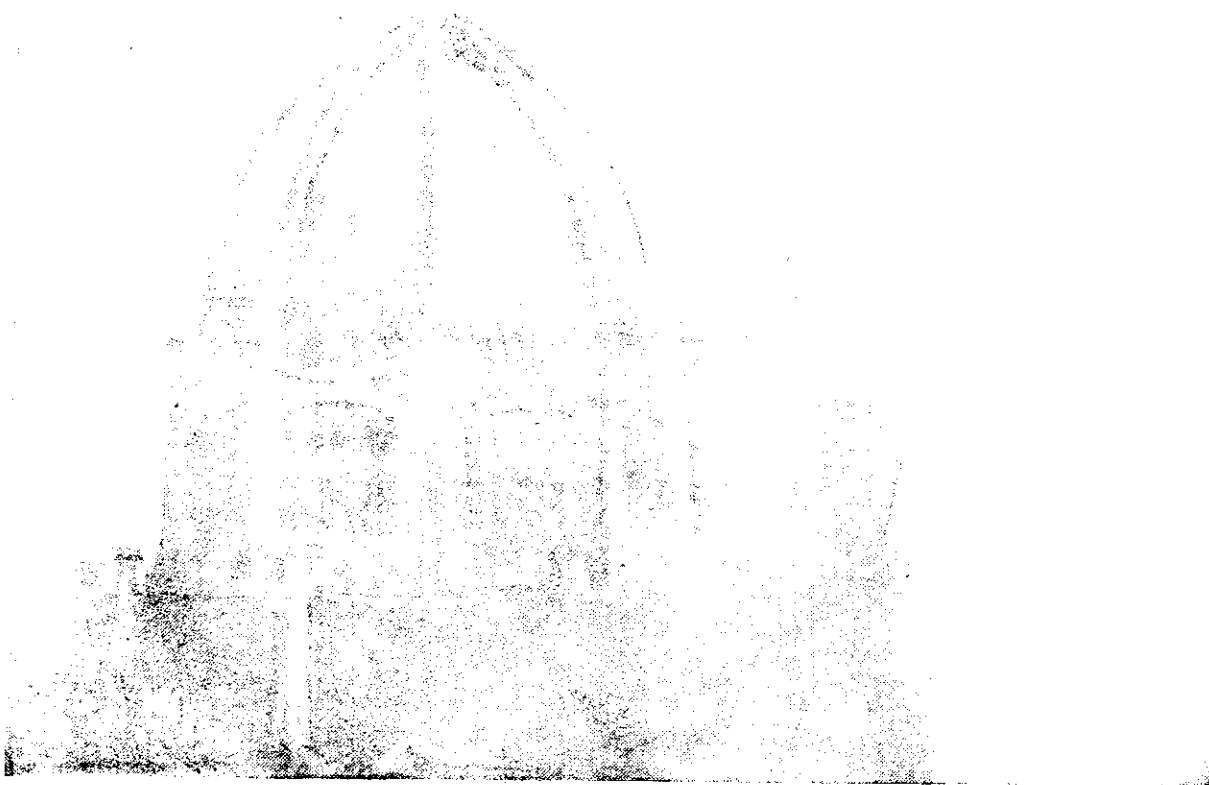
۱- جوانان عربخیل (۱۱۱ بدیع)

پشت جلد :

۲- جشن جوانان بهائی شهرضا (۱۱۱ بدیع)

مسوالبهی

ای بنده الهی از خدا بخواه که در این کوراعظم فرج قلوب احبای
الهی کردی و سبب فسحت و انشراح عدور دوستان حقیقی اگرید انسی
که اطفال و جوانان مشتعل بنا رحبت الله و پیران منجذب الی الله
در درگاه الهی چه مقام دارند سرسجود آری و شب و روز بشکرانه
رب جنود پردازدی دیگر آن دست خسته قلم فریاد برآورده مداد
بیداد میکند که بس است از طلوع آفتاب تا بحال این قلم در جولا نیست
لهذا کایست کردیم و البها علیک .



د لایسل

الوهیت

با استفاده از بیانات مبارکه و آراء و عقاید

دانشمندان و علماء دلائل اثبات الوهیت در نه دلیل

بشرح ذیل خلاصه شده است :

۱- نفس صنع و کون دال بر وجود صانع و مکنون است و حقایق اشیا دالالت بر حقیقت کلیه مینماید .

۲- بطلان تسلسل علل و معالیل .

۳- ترکیب عناصر ارادی است نه لازم ذاتی یا تصادفی

۴- سلطه نفس انسانی بر طبیعت دلیل وجود قدرت نامتناهی است .

۵- انتظام و ارتباط و تفاعل و تعاون اجزا عالم دال بر وجود جهت جامعه است .

۶- اینکه مجموعه عالم امکان که عالم حد و نقص است بضروره به مبدأ واجب نامحدود کامل منتهی میگردد .

۷- حکم و فائق صنعیه عالم خلقت دال بر وجود علم و حکمت نامتناهی میباشد .

۸- مقاصد و ثبات مطلوبه که در ایجاد کائنات پدیدار است دالالت بر اراده و حکمت مطلقه مینماید .

۹- وجود علم و اراده در عالم نفوس که جزئی از عالم کون است دال بر وجود علم و اراده مطلقه در مکنون عالم است .

لذا با توجه به دلائل فوق در این مقاله سعی شده است تا آنجائیکه مقدور و میسر بود از بیانات مبارکه

حضرت عبدالبها ارواحنا له الفدا و دانشمندان عالم

مقاله ذیل حاوی دلائل قاطعه محکمه ای است در اثبات الوهیت

که متدرجا در آهنگ بدیع درج خواهد شد .

ما مطالعه دقیق این مقاله مفید را بعموم خوانندگان ارجمند خصوصا جوانان

عزیز توصیه کرده و از نویسندگ محترم آن عمیمانه تشکر میکنیم .

XX (صادق زاده)

توضیحاتی در زمینه هر دلیل داده شود هر چند موضوع

مهم و مضاعف نویسنده مزجاة است امید و طید آنست

که این مختصر مورد استفاده باران خصوصا جوانان

عزیز بهائی فرار گیرد .

دلیل اول - نفس صنع و کون دال بر وجود صانع و مکنون

است و حقایق اشیا دالالت بر حقیقت کلیه مینماید

حضرت عبدالبها ارواحنا له الفدا در کتاب مستطاب -

مفاوضات میفرمایند (ادنی عنی از صنوعات دالالت

بر صانع میکند مثلا این نان دالالت میکند بر اینک

صانعی دارد سبحان الله تغییر هیئت کائنات جزئی

دالالت بر صانعی میکند و این کون عظیم غیر متناهی

خود بخود وجود یافته و از تفاعل عناصر و مواد تحلیق

جسته ؟ این فکر چقدر بدیهی البطلان است (انتهی)

ایسن حقیقت بقدری روشن است که احتیاج بتوضیح

ندارد زیرا هر کس بخانه ای که در آن زندگی میکند نظر

کند میفهمد که آن خانه را معماری ساخته بهر فرشی

که نظرافکنیم آن در زدنمان خطور میکند که آن را کسی

یافته سقراط دانشمند معروف یونان در این زمینه

مثلی بیان میکند که اگریدکان یکفر کفاش وارد شویم

می بینیم روی میز کار او انواع و اقسام اشیا از قبیل

میخ - چکش - چرم - موم - نخ و غیره موجود است

يك جفت كفش د وخته در قالب نیز روی این میز قسرا ر دارد ولی خود استاد پشت میز نشینست هر کس آنسا میتواند قضاوت کند که اگر چه این کفش زمیخ وچرم ونخ ومم ساخته شده ولی دوزنده این کفش غیر از این چیزها است و کسر دیگر است . آمدیم برسوقست دم این دلیل که حقائق اشیا دلالته بر حقیقت کلیه مینماید .

حضرت عبدالبها میفرمایند " در عالم هیچ حقیقتی مجزا از حقیقت دیگر وجود ندارد " منظور ایمن است که اگر انسان در حقائق اشیا عالم دقیسوق شود بی بوجود حقیقت کلیه میبرد زیرا هر کائناتی از کائنات عالم در تحت تاثیر موثری قرار گرفته که آن موثر و مسبب نیز خود متاثر از موثر و مسبب دیگر است مثلا در عالم میاه ملا حظه میشود که آب دریاها د اثر تبخیر ومتر اکم گردیدن در طبقات سرد هوا بصورت توده های ابر درآمده و بالنتیجه بشکل باران بروی زمین نازل میشود یا رطوبت حاصله از باران توسط اشجار جذب شده دوباره پس از فعل وانفعالاتی در داخل گیا ه بصورت بخار آب از درخت متصاعد میشود که در اصطلاح گیا ه شناسی بتعرق وتعریق تسمیه شده وهمچنین گردش مواد آلی طبیعت معرض تاثیرات وتاثرات متقابلهای است که مثلا بعضی نباتات از مواد ازته زمین استفاده نمود و خود طعمه حیوانات وانسان میشوند پس از مرگ انسان وتحلیل وتجزی سلولهای مواد ترکیب کنند ه جسم جز زمین شده دوباره مورد استفاده سلولهای نبات قرار میگیرند هرگاه این سلسله موثرات ومناثرات بابلفظ دیگر اسباب ومسببات رابدقت

تمقیب کنیم وجود يك حقیقت کلی را دانتها باید قبول نمایم یعنی عقل انسان حکم میکند که این سلسله علل ومعالیل بایستی منتهی بعلت وموثری شود کسه او خود علة العمل باشد ود تحت تاثیر موثری دیگر قسرا ر نگردد و آن حقیقتی است که بواسطه قدیم ذاتی مبدا جمیع اشیا ومحیط بر کل بوده تمام کائنات پرنوی از انراق آن شمس حقیقت شناخته میشوند .

یکی از ائمه اطهار علیهم السلام راجع بمقام حق وخلق میفرماید " داخل فی الاشیا لاکدخول شیئی عن الشیئ و خارج عن الاشیا کخروج الشیئ عن الشیئ " یعنی آن حقیقت کلیه وجهت جامعه باعلة العمل موجودات داخل در اشیا عسالم هست اما نه مثل اینکه چیزی داخل چیزی باشد و خارج از اشیا است اما نه مثل چیزی که خارج چیز دیگر است " این بیان راحضسرت عبدالبها ارواحنا لله الفدا بایکی تشبیه وتمثیل فوق العاده عالی ودرعین حال بسیار ساده بیان میفرمایند و آن این است که تعلق آن حقیقت کلیه باین عالم مانند تعلق آفتابست بآئینه آفتاب هم در داخل آئینه است وهم در خارج آئینه اما نه مانند دخول شیئی در شیئی ونه خروج شیئی از شیئی مادرعین حالیکه شکل و صورت وحقی حرارت آفتاب را در آئینه حس میکنیم - آفتاب در علوزات وسمو مقام خود در آسمان موجود وموجود اوسلم ومثبوت است .

دلیل ثانی - بطلان تسلسل علل ومعالیل .
در بیانات مبارکه حضرت عبدالبها اغلب زیارت کرده ایم که ذکر دلائلی میفرمایند مبنی بر اینکه بطلان

دور و تسلسل واضح است مفاد بیان مبارک این است که اگر ما سلسله علل و معالیل را ریشتمای مثلا مانند زنجیر فرض کنیم و بگوئیم این سلسله یا رشته زنجیر همینطور الی غیرالنهاییه امتداد دارد و انتهای آن هم معلوم نیست این قضیه را عقل انسانی قبول نمیکند بلکه هر عقل سلیم و هر شخص یا انصاف و وجدان هر قدر هم که از علم عاری باشد آناد در نظر میآورد یعنی میفهمد که هر چند این رشته علل و معالیل طولانی باشد - محدودیت عالم ماده مستلزم آنست که این رشته منتهی بیک علت کلی و نامحدودی گردد که خود مسبوق بحلتی نیست و آن علت همان است که بوجود مطلق یا علّة الملل و قوه ما را الطبییه و غیر منیع لایدرک تعبیر میگردد و شکی نیست که پی بردن بوجود آن حقیقت کلیه بهیچوجه مستلزم شناختن ذات او نیست مثلا ما میفهمیم امراضی هست و سیرای آن امراض طرق استعمالی وجود دارد ولی اطلاع باین موضوع قطعا مستلزم آن نیست که به کیفیت امر و طریقه علاج واقف باشیم و اگر فرض کنیم این سلسله یعنی رشته علل و معالیل بوجود باری تعالی که غنی بالذات و قائل بر کائنات است منتهی نمیشود - باید معتقد باین عقیده شویم که عالم خلقت در حکم یک دایره یا حلقه وسیعی است که انحراف و مؤثر در محیط آن دور میزند و بیدار و منشائی ندارد و - بطلان این فکر نیز با اندک تعمقی قطع است .

یک مثال ساده اینست مطلب را روشن میکند ..
(۱۴۱)

مثلا فرض کنیم ده عدد چراغ روشن بشکسل دایره روی میز چیده شده است یکی از اینها را که روشن است بعنوان چراغ آخر در نظر میگیریم فرض میکنیم سبب روشنی این چراغ چراغ ماقبل آن باشد و آن چراغ هم از چراغ ماقبلش روشن شده باشد و قس علی ذلك در اینصورت بدیهی است میشود فرض کرد چراغ اولی یعنی آنجائی که دایره بسته میشود از چراغ آخر روشن شده است زیرا قبلا قبول کرده بودیم که هر چراغ از چراغ ماقبل خود روشن شده است و حالا بسمایند بخلاف فرضیه اول بگوئیم از چراغ مابعد روشن شده است در صورتیکه تقدم معلول بر علت امری محال و بدیهی البطلان است .

یعنی اگر سلسله علت و معلول منتهی به حقیقتی که آن علت اصلی است نشود معلول بدون علت یا بعبارت دیگر تقدم و زیادتى (فزونی) معلول بر علت لازم میآید و این فرض باطل و دلیل عقلی متنع و محال است .

یکی از دانشمندان چنین میگوید " هر متحرکی را تا گزیر محرکی است اگر متحرك نیز متحرك باشد بتسلسل منتهی گردد و حرکت حاصل نتواند شد " مثلا در ساعت ملا حفظ کنیم حرکت چرخهای داخل آن معلول ساعت شدن فنری یعنی حرکت فنر است فنر نیز خود متحرك دست ما است و محرك اصلی نتواند باشد بلکه محرك اصلی - دست ما است که از سلسله علل و معالیل گردش ساعت خارج و مستقل است .

(۵)

((جواهر وجود یا خاطره‌ای از سرزمین آلاسکا))

***** (با هره زمین) *****

هروقت که از روی تپه‌ها بسوی مغازه ام در شهر
آنکو ریج آلاسکا می‌رفتم هیجانی در خود احساس می‌کردم
در آنروز سرد زمستان بامداد آن خانه را ترک گفته و درین
فکر بودم که کوه محبوب من چه رنگ جامه در بر کرد ماست
وقتیکه بر فراز تپه رسیدم هیجانات درونم مرا ترک
گفت گوئی دستی بر وجود من نهاده شد و مرا آرام کرده
است تنها حس اعجاب و شگفتی در من بجای مانده بود .
هرگز کوهستان آنچنان زیبا در نظرم جلوه نکرده بود
آنروز کوه محبوب من پوششی سیمگون از برف درخشان
به تن کرده بود . در پای او رودخانه لاجوردین کوه
اپنلت بچشم می‌خورد و در آنسوی وادی قتل مرتفع
جبال "چوگلیج" به قرص خورشید که با پرتو خود جامه
سیمین کوه را لمس مینمود ته‌نیت میگفت .

ولی
در کشور آلاسکا شخص هر قدر در چارزحمت و مشقات گردد
مشاهده مال و جلال و عظمت آن سرزمین جمله راجع بر آن
خواهد کرد بدین تردید این مرز و بوم مورد عنایت حق
جل جلاله قرار گرفته که اینچنین زیبا آفریده شده ماست
اینجا سرزمین هزاران دریاچه - قتل مستور از برف -
گل‌های رنگارنگ زیبا و جنگلهای زمردین است گذشته
از مواهب فوق خداوند اراد فرمود که این سرزمین
برکت بیشتری یابد و از موهبتی دیگر بهره مند نشود
این افکاری بود که از مخیله مهاجری بهائی که بامداد
یک روز زمستان بسوی کار خویش می‌رفت میگذاشت .

حضرت عبدالبها درباره آلاسکا چنین می‌فرمایند :
"آلاسکا اقلیم وسیعی است ولی ند ا بملکوت
الهی هنوز در آن اقلیم وسیع بلند نشده - لهذا تا نتوانید
بکشید و نفوس ناطقی منقطع الی الله و منجذب ب
بنیاحات الله و منزله و متمدن از نفس و هوی بآن عفات -
بفرستید که زاد و توشه آنها تا لیم الهی باشد و اول خود
بآن عمل نمایند بعد ناس را دلالت کنند بلکه انشاء الله
انوار هدایت کبری آن اقلیم را روشن نماید و نسانم
گذشتن محبت الله مشام اهل آلاسکا را معطر کند " . . .
قبل از آنکه بکار پردازم با اینکلمات بدرگاهش نیاز بر دم
کدامی پروردگار اگر مشیت تو برین قرار گرفته فرصتی عنایت
فرما تا امروز درباره امر تو صحبتی کنم مرا مدد فرما
تا در این اقلیم وسیع امرت را منتشر سازم و با فروغ -
تسلیمات ملکوتیت این سرزمین رافتح نمایم .
آنروز پس از آنکه طبق معمول برنامم هفتگی خود را در
باره امر بهائی اجرا نمودم در حالیکه سراپایم غرق -
شادمانی بود ایستگاه رادیو را ترک گفتم محولا هر بار
که کار قابل ملاحظه انجام گیرد این احساس در من
برجود می‌آید با استماع نام مبارک حضرت بهاء الله
که در فضا پخش میشود در انسان قدرتی توأم با حس
مسئولیت عظیم و خضوع و خشوع بوجود می‌آید .
پیام جانپور حق بدشتها و همامونها - بخانه‌های
کویک سیادان - بکلبه‌های چوبی ماهیگیران - بدره‌ها

و کوه ها ویدورد ست ترین نقاط شمال آنجا کعبه ای
آموزگار ویرستار با وضعی طاقت فرسا کمر همت بخدمت
قبائل اسکیموها زده اند و جزائر دوردست به طیاراتی که
از خاور پرواز مینمایند و سفایفی که دل آبرا شکافته
و مسیری برای خود در بحر " برنگ " و اوقیانوس قطبی
میجویند خلاصه کلمات خلاصه خداوند و نام مظهرش
حضرت بها' الله با سمان - بزمین و دریا فرستاده -
میشود . هنگامیکه بمغازه خود بازگشته و بکار مشغول
بودم رنگ تلفن شنیده شد صدای آرامی پرسید آیا
ممکن است اطلاعات بیشتری از امر بهائی بمن بدید؟
سه هفته قبل اولین بار برنامه رادیویی شما را شنیدم
موضوع برایم تازهی داشت هفته دیگر آنرا استماع نمودم
بآن علاقمند شدم امروز برای سومین بار برنامه شما را
شنیدم دیگر طاقت نیاوردم و خواستم اطلاعات بیشتری
در باره آن کسب کنم . او را دعوت بشام نمودم تا
فرصت بیشتری برای صحبت داشته باشیم دعوت را -
پذیرفت و وعده داد که در خانه ام حضور یابد .
آنشب میز شام را حاضر نموده بودم که ضربه ای بدر -
نواخته شد در را باز کردم خانمی زیبا با چهار
درخشان و حالتی که نشانه اصالت و بزرگواری او بود
با صدای ملایمی خود را بنام گریس باهوک ساکن
جزیره بارانف آلاسکا معرفی نمود .

از زندگی خود برایم صحبت کرد دانستم که او شوهرش
که رئیس اداره پست است در آن جزیره دوردست زندگی
میکند آنطور که میگفت در طی شبهای تابستان در کرانه
آبها به جستجوی احجار قیمتی و مروارید و غیره میبرد
خفتند

(۱۴۳)

و پس از چندی مقدار قابل توجهی از آنها را بدست
آورده اند آقای باهوک از سنگهای مذکور زینت آلاتی
چون گردنبند و گوشواره و دست بند تهیه نمود اما مقدر
آرزو داشت که سنگ یشم که در آن نواحی یافت میشود
بدست آرد مدتی گذشت تا آنکه گریس بنا به پیشنهاد
شوهرش برای رفع خستگی و استراحت مسافرتی میکند
اما بجای رفتن بشهر ستیل به آنکورپج میآید تا شاید
ضمن سفر سنگ مورد نظر شوهرش را بیابد متاسفانه
آنطور که اظهار میکرد هنوز موفق بیافتن آن نشده بود
دوست من خانم داکاردان پس از شنیدن موضوع -
تبسی نمود و اظهار داشت میتوانم در این راه شما
کمی کمک و بعدها با راهنمایی او گریس توانست مقدار
سنگ یشمی که میخواست بدست آورد آنشب برای ما
شبی فراموشناشدنی است تا وقت سحر در باره امر
بهائی بصحبت سرگرم بودیم و فتنیکه برای رفتن از جا
برخواست قوای مرا برآنداشت که کتابی امری بسا و
مدیه کتم ویرشت جلد آن این کلمات حضرت بها' الله
را بنهم (۱) " من برای اخذ جواهر این عالم آمد نام
اگر در مجوهری در حجری موجود آن حجر در خلف ابجر
سبعه باشد تا آن حواهر از آن اخذ ننمایم دست از
او برندارم " از آن پس بارها گریس بملاقات ما آمد
سئوالات مختلفی مینمود و کتاب برای مطالعه میخواست
شبی که میخواستیم فیلم مشرق الاذکار را برای سی و پنج نفر از
جوانان نمایش دهیم و با اتفاق دوتن از دوستانش بجمع
(۱) (بلوچ پنج کنز مراجعه شود) - و در لوح این ذئب
جمال قدم معنی کنز چنین بیان میفرمایند : سوف -
یبعث الله بك كنوز الارض وهم رجال بنصرونك بك وسه
باسمك الذی احیی الله افئدة العالمین .

(۷)

تکامل شخصیت انسان در ظل دیانت مقدسه بهائی *

***** (میرزا منیر وفائسی) *****

<p>اولین و مهمترین موضوعی که فکر علمای جامعه شناسی و روانشناسی را متوجه و معطوف بخود نمود عبارت از موجودی بود که میتواند تاریخ را بوجود آورد و تحولات و تطورات بزرگی را در زندگی خود و هموعاشش ایجاد کند و یا بهترین گوئی موجودی که میتواند تشکیل اجتماعات و تمدن نهائی را بدهد چنین موجودی را انسان نامیدند و مجموعه خصائص و آثار را که از او ظهور و بروز مینمود شخصیت او نام گذاشتند . علما و دانشمندان به تحقیق و مطالعه درباره انسان یعنی این جرم صغیر</p>	<p>که اشرف مخلوقاتش مینامند و جهان بزرگتری در او منطوق و بیچیده شده است پرداختند و برای شناساندن و معرفی شخصیت او تمرینهایی نمودند ولی هرچند کوشیدند باز هم نتوانستند در قالب الفاظ و عبارات شخصیت انسان را کاملا ب مردم بشناسانند مادراینجا نمیخواهیم بحالعه دقیق شخصیت از نظر روانشناسی بپردازیم فقط یاد آور میشویم که علمای فن عقایدی در این باب اظهار نموده اند که متکی بر تجربیات و نظریات علمی است و برای کسب اطلاع از این نظریات</p>
--	---

ما آمد با خرسندی آنان را خوش آمد گفتیم و بد یگران معرفی نمودیم لطف و تواضع گریس همه را مقنون نموده بود . قبل از آنکه وی بشهر خود بازگردد تصمیم گرفتیم که بافتخارش ضیافتی ترتیب دهیم همه احباب کم کردند و قتیکه همه چیز آماده بود صدای همان ضربه آشنا بگوشمان خورد گریس با همان سیمای تابناک خود ایستاده بود تبسوی شیرین بر لبانش نقش بسته بود آرام و ساکت ایستاده بودم گویی در انتظار وقوع حادثهای هستم باز تبسوی کرد و گفت من جوهری از جواهر حضرت بهاء الله هستم که مرایافته است من بجستجوی بشم باینجا آمدم اما گوهری گرانبها نصیب نمید . آتش کلمات خلاقه جمال قدم و لولوح و صایای حضرت عبدا لبها را تلاوت کردم گریس تقاضا نمود که نامش در دفتر سجلات امری ثبت شود و قتیکه ورقه تسجیل خود را امضاء نمود او را بوسیده و گفتم تو اکنون خواهر بهائی من هستی . این واقعه یکی از حوادثی بود که در آلاسکا روی داد تقدیر بر این بود که شخصی که در هایتی بد دنیا آمده و ساکن جزیره ای دور دست بود بآنکو ریج سفر کند در آنجا پیام حضرت بهاء الله را بشنود و مومن بامر بهائی گردد .

این حادثه که در سایه کوه محبوب من روی داد خاطره پس گرانبها برایم بجا گذاشته است .

پایان

بهبتر است به کتب روانشناسی و تحقیق در شخصیت که این مقاله مختصر گنجایش آنرا ندارد مراجعه بشود .
 در اینجا میخواهیم نشان بدهیم که شخصیتهای افراد در ظل دیانت ترقی و تکامل حاصل میکنند و بطور کلی میتوان گفت که شخصیت در قاموس ادیان الهیه با شخصیتی که افراد غیر متدین در نظر میگیرند تفاوت فاحشی دارد .
 در دنیای کنونی بشخصیتهای انسانها اهمیت داده نمیشود زیرا اگرخواهیم شخصیت انسان را فقط از لحاظ قوا و کارمادی او در نظر بگیریم شاید پیش از یک هزارم - شخصیت او را در نظر نگرفته ایم . در جهانی که انسانها را چون ماشین تصور میکنند و برای آنها شخصیتی جز کارمادیشان قائل نیستند رهبران عالیقدر این آئین مقدس انسانرا فقط از نظر قوا و استعدادات مندمج و مندرج در کمون او در نظر میگیرند و در مقابل گوهر گرانبهای شخصیت امورمادی را تا چیزی بلکه هیچ میانگارند و زینت او را فقط عرفان و ایمان و علم و هنر و بلاخره سایر استعدادات عالییه میدانند . جمال قدم جل ذکوه الاعظم میفرمایند " زینت انسان با سیب - نیان بوده - بلکه عرفان حق عزاءزازه و علم و صنایع و آداب بوده شما لئالی بحرا حدیه اید در لوه لوه ملاحظه کنید که عفا و طراوت او بنفس اوست و اگر آنرا در حریرهای لطیف بگذارند آن حریر مانع لطافت آن خواهد شد زینت او بنفس اوست کسب این زینت نمائید و از عدم اسباب ظاهر محزون نباشید . " یکی از روانشناسان شخصیت انسان را در پنج قسمت مورد بررسی قرار میدهد و در آن ترقیات

بدنی و اطلاعات شخص و محیط او را علاوه بر شناسندگی روح و قوای دراکه اش در نظر میگیرد . دیانت مقدسه بهائی اهمیت زیادی برای توه درک معنویت و - احساسات روحانی قائل شده است چنانچه حضرت مولی الوری میفرمایند :
 " چون انسان احساس روح داشته باشد مستغنی از دلیل وجود روح است اما از برای نفوس که از فیض - روح محرومند باید دلائل خارجه اقامه نمود . "
 افراد متدین بدیانت بهائی نفوس هستند کسسه از فتحات روح القدس استفاده میکنند و دارای احساسات روحانی میباشند بنابراین در بر تو احساس روح - موفق بحل بسیاری از مسائل غامضه میگردند .
 در این آئین مقدس رخوت و رکود - تنبلی و کاهلی مذموم و ناپسند است و انسانها بکار و کوشش و جدیت تشویق و تحریض میشوند تا استعدادات نهفته در کمون خود را بالفعل ظاهر و عیان سازند .
 دیانت مقدسه بهائی با افراد تعلیم میدهد که اسیر محسوسات نبوده و بمعقولات توجه نمایند و در دنیائیکه افکار سایر جوانان بعضی متوجه بودن بمسائل روحانی و معنوی بیشتر متوجه امور مادی و هوی و هوس نفسانیمست جوانان بهائیس فکر خود را برای اصلاح بشر و نجات او از گرداب - بیدینی و فساد اخلاق بکار میاندازند .
 ادیان الهیه انسانها را تقلیب میکنند و آنها را بسوی کمال سوق میدهند حکایت مردی را که از قطاع طریق (بقیه در صفحه ۲۵)



جناب نوش
 ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰

از - گد شگلان

که نعلنه اشريدل پاك عاشقان افتساد
 که درچمن سر را زنا ننگ بلبلان افتساد
 چسه نعلنه بود که پروانه را بجان افتساد
 که سر مستی مستان بکمشان افتساد
 که پرتوشريدل هفت آسمان افتساد
 به بين که جلوه معنی چسان عیان افتساد
 خروشاناله بلبیل بگلستان افتساد
 چه پسرده ازخ زیبای دلستان افتساد

چه آتش است که امروز در جهان افتاد
 چه گل شکفت بگلزار این جهان امروز
 چه برق بود که انروخت نغمه سوزان را
 چه می پساغر دوران فکند ساعسی دهر
 چه نغمه بود ندانم طلوع کرد امروز
 زحرف عشق نشان بود معنی اثر پنهان
 ز فیض هاد صبا گل در این چمن بشکفت
 چه دیده ها که شد از نور عارض روشن

زحیرت است گرا ز شعر دلگد ازت نوش

سرر بخرمن عشان نانسوان افتساد



روح حیات

از - معا صرین

ضیاء الله موسی زاده

زمن ساطع فروغ جاو دانسی
 نلرزم هیچ از ییاد خیزانی
 بلسی رویای عشقی آسمانی
 جو جاویدان بمانم با جوانسی
 د هند لطفی نمودار هیانسی
 عدیق و پاک چون یساران جانسی
 ز عشاقم عیان رمز نهانسی
 بدین گرمی نماید دستانی
 نبینی جای دیگر آنچنانسی
 بچنگ بارید یا نقش مانسی
 گهی از لحن داو دم نشانسی
 هنر یعنی صفای زندگانسی

کیم من؟ شمع رخشان معانی
 گلی خوش رنگ و نوشبویم بگلزار
 سراپا عشقم و رویای عاشق
 گذشت عمر بهرم نیست ماتم
 گذشت عمر بر من لطف بخشید
 مرا عشاق بسیار است بسیار
 اگر هستم گلی در گلبن عشق
 کجا دیدی که معشوقی ز عاشق
 فقط در عالم ما اینچنین است
 آثار هنرمندان عیانم
 نمودارم گهی در شعر حافظ
 بلسی نام هنر بر من نهادند

خدا یا بین که نام من بدین شور

بیان شد با زبان بی زبانی

((مهاجرت))

***** (ظاهره - خدادوست) *****

و همچنین در اول کتاب مبارک ایتان برای شناسائی
حق جل جلاله میفرمایند :

" ان العباد لن يصلوا الي شاطئ بحر المعرفان الا
بالانقطاع الصرغ عن كل من في السموات والارض =
و بعد میفرمایند " باید نفوس خود را از جمیع شئون
عرضیه پاک و متدلس نمایند یعنی گوش را از استماع -
اقوال و قلب را از ظنونان متعلقه بسبحات جلال و
روح را از تعلق با سباب ظاهره و چشم را از ملا حظه
کلمات فانیه و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک
شوند . " حضرت عبد البها نیز در خصوص توکسل
و اعتماد باراده و مشیت الهی فرموده اند :

" توکل و اعتماد باراده و مشیت الهی انسان را بجائی
رساند که با وجود سعی و اهتمام در امور آرزوی چیز
آنچه واقع میشود ندارد . . . در آن حالت جمیع امور
را موافق میل و اراده خود بیند . . . و جز اطمینان -
اضطرابی نیابد . "

از بیانات مبارکه فوق مستفاد میشود که جهت -
و صور با اهداف روحانیه انقطاع کامل از تعلقات و امور
زائده و تقالید لازم و واجب است یعنی تا انقطاع از
ماسوی الله و توجه و توکل نام بطوکوت ابهی و مشیت الهی
حاصل نگردد عرفان بشرق وحی و مطلع امر او غیر
ممکن و محال است بدون هدایای این مبدا عظیم

هر فرد عاقل و ذی شعور باید هدف و مقصد معینی
و در زندگی داشته باشد و مخاطب و وصول بآن منظو ر
تا سرحد امکان اهتمام نماید اصولا زندگی مفهومسی
ندارد مگر اینکه با هدفی توأم گردد زیرا در این صورت ا
که میتوان برنامه حیات را معین نمود و باروشی صحیح
هر لحظه بمنظور خویش نزدیکتر گردید .

افراد مادی غرق در امور دنیوی بوده بخاطر اهداف
جزئی و بی ارزشی ثوابی خویش را مصرف میدارند و بسی
الهیون کسب رضای الهی را نیز طالبند و هدف زندگی
خود را همین ایده و آرزوی عالی و عظیم قرار داده اند
و وصول باین هدف مهم نباید سرسری رعیل و اراده
شخص انجام گیرد بلکه بایستی در سبیل اصول و
روش صحیح ناشیه از مقاصد روحانیه مشی نمایند تا
هر چه زودتر بسر منزل مقصود رسند .

در ابتدا ای کتاب مستطاب اقدس کتاب آسمانی ما -
صریحا میفرمایند : " ان اول ما كتب الله علی سسی
العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الذی کسان
مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فایز به قد فایز بکل
الخیر و الذی منع انبه من امل الضلال و لو یأتی بکسل
الاعمال . ان اقرتم بهذا المقام الاصلی و الافق الاعلی
ینبغی لکل نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود
لانها معالایقبل احد عمادین الآخره " .

پی بردن با اهداف جلیله مقدسه و دانستن روش و طریق وصول بآن مقاصد مهمه ممکن نیست .
مهمترین وظیفه و سنگین ترین تکلیف اهل بهاطببق نصوص الهیه امروزه هجرت و تبلیغ است . حضرت عبدالبها^ع روح ما سواه فداء میفرمایند :
" هر روزی امری موبد است و هر وقتی مقصدی مقتضی امروز تبلیغ امرالله و نشر تعالیم الهیه جاذب تأیید آغیبیه است وقت تخم افشانی است و الفا^ع کلمه الهی^ع و نیز حضرت ولی عزیز امرالله اروا حناله القداستر^ع موفقیت احبا را در این روز عظیم دریک عبارت ساده معین فرموده میفرمایند :

"تایید طائف حول هجرت است"
و نیز این بیان مبارک است که :

" امر مهاجرت درین ایام مغناطیس تأیید الهیست"
و همچنین میفرمایند :

"بیم جهاد کبیر اکبر است و زمان زمان تشنت و هجرت" این هجرت برای چیست ؟ چرا باید اهل بهاورا کبیر سفینه حمرا^ع از وطن مالوف خویش آواره شوند و شرک سروسامان نمایند ؟ بچه دلیل این از خود گذشتگان چنین دیوانه و ارسرکوه و صحرا نهاده با توکل باراد^ع الهی اقدام بمهاجرت نموده از همه چیز میگذرند و دوری از نزدیکان و دوستان را بجان تحمل مینمایند ؟ مگر تحصیل رضای مولای عزیز اهل بهاک در حقیقت هدف اصلی و مقدس آنان است چیست که حاضرند بخاطر وصول بآن طریق هجرت در پیش گیرند ؟
حضرت عبدالبهاد^ع مسافرت امریکادریک قطار

راه آهن روزی طفلی را می بینند که انواع پرچمها^ع مدارس را میفروشند میفرمایند : " باو بگوئید اگر علم صلح عمومی داری پیار ما طالب چنان علمی هستی که عالی در زیر آن علم راحت باید و آسایش جوید .
و همچنین این یکی از بیانات مبارکه مرکز میثاق الهی است که میفرمایند " عصر وحدت عالم انسانی و مه زوال اوهام قرون ماضیه لهذا امید داریم سو^ع تفاهم بین ملل بکلی از میان بر خیزد تا بدانند که اساس رحمانی وحدت عالم انسان است .
و نیز میفرمایند " آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی " از بیانات مبارکه متعالیه فوق مقوجه این نکته میشود که عالیترین و عظیم ترین مقصد اهل بهاکه سایر اهداف و آمال نیز در ظل آن جامه عمل خواهد پوشید وحدت عالم انسانی و صلح عمومی است و اصولا زندگی هر فرد بهائی بایستی باین منظور طی گردد که قدمی در سبیل تحقق این مقصد عظیم بردارد .

امروزه مولای مهربان اهل بهاکه ما امر میفرمایند که بمنظور تبلیغ امرالله و ابلاغ کلمه الله بنفوس بشری و در حقیقت بخاطر ایجاد وحدت عالم انسانی اقدام بمهاجرت کنیم میفرمایند " بهائیان روح نباض و جانبخش امرالله را بعالیمان نشان دهند و چون نفس واحد قیام نموده عزت و جلال الهی را برسیط غیرا^ع منتشر سازند . " و این موضوع انقدر اهمیت دارد که اسامی سلحشوران پراقتخارجند بهابریلوجه افتخاری بر سر در ورودی بر روضه مبارکه نصب میگردد احبای

احبای عزیز قیام عاشقان نموده عواطف تلیلی خود را بصورت عمل جلوه میدهند زیرا محتاج موفقیت در این جهاد اکبر عمل است و عمل — عمل است و این عمل امروزه مهاجرت است . مهاجرین عزیزترین افراد جامعه بهائی هستند مهاجرین کسانی هستند که با فداکاری و جانبازی در مقابل ناملا یقات و مشقات — مختلفه ایستادگی و مقاومت کرده برای جلب رضای مولای عزیز خویش و منظور نزدیک شدن بمقصود عالمی دیانت بهائی تا سرحد امکان مجاهدت مینمایند .

مهاجرین کسانی هستند که با توجه بپیمان مبارک حضرت مولی الموری ارواحنا لرمسه الاطهر الفدا که میفرمایند :

” وفاء اقتضاء آوارگی در این کوه و صحرا نماید و وفاء حقیقی وقتی است که سرگردان و بیگم و نشان گردم و در میدان فدا هدف تیرجفا شوم . ” قیام عاشقانه نموده با آوارگی در کوه و صحرا و توجه بسوی میا دین خدمت و فدا و فای خویش را بعهده و پیمان غلیظ الهی و خون پاک شهدای عظیم القدر سبیل وحدت عالم انسانی ثابت و مدلل دارند . مهاجرین کسانی هستند که گرمای طاقت فرسای نقاط استوائی و سرمای شدید منا قطبی درمای در تصمیم خلل ناپذیر و ایمان قوی و چون کوه آهنی نشان تاثیر ننموده پای برجا و مستقیم با ایمان کامل و انجذاب شدید بتبلیغ امرالله و ترویج شریعت الله مشغولند و متعاقبا بدین رکود و سکوت بفتح اقالیم بعیده و مدائن تلوپ مالوف .

مهاجرین افراد عزیزی هستند که بفرموده حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لا لطاقه الفدا ” در او دیده

و جبال و جزائر نائیه ” مقیم گشته اند و ندای ” قوموا عن معادکم و انفقوا ما و جبکم ربکم و اهجرو دینکم رکب و اوطانکم و انصروا بارئکم ” را اجابت نموده اند .

این عزیزان از کک اطهر مولای مهربان بالقاب ” جیش هررم ” — ” جنود منصوره مهاجرات فی سبیل الله ” فارسان مضار مجاهدت ” و مظاهر انقطاع و قدرت و نجات و مسالت و توکل و استقامت ” ملقب و مفتخر گشته اند

پس چه خوبست که ما نیز با ایمان محکم و انقطاع کامل از ماسوی الله سعی نمائیم که در زمره این مجاهدان و مهاجران عزیز در آئیم و همتی بلیغ و اطمینانی قوی قیام بمهاجرت کنیم ماکه دارند که میمای مقدس آئین بهائی — هستیم باید بدین بخل آنرا بدیگران تفویض نمائیم و با افراد بشر ثابت کنیم که برای رفع این جنگ وجدالها این اختلافات خانمان برانداز و مهلك این رنجها و درد ها باید دست بد امان دیانت بهائی زد و از آن راه چاره جست ماکه انتظار حلول عصر دهم در او را کور لا اقل . . . هزار ساله بهائی را می کشیم ماکه تنها با میدروز زند مایم که امر بهائی بر سراسر کره ارض سایه افکند و صلح ام و وحدت ملل ثا هر کرد ماکه آلمان مشاهده ارتفاع کاخ رفیع بیت العدل اعظم و استقرار حکومت و محکمه کبرای — بین المللی در ارض اقدس است — ماکه آرزوی جز اتحاد و اتفاق بشر و برقراری نظم بدیع جهان آرای الهی در سراسر آفاقند آریم — ماکه اطمینان داریم روزی تمام کره ارض از قطب شمال تا جنوب تحت لوای معنوی دیانت عظیم بهائی خواهد آمد باید فداکاری کنیم — مهاجرت کنیم — جدیت نمائیم و مطمئن باشیم دیری نخواهد پایید

که نسل آینده این جانبازان دلیروسربازان فد اکا رجند بها یعنی مهاجرین عزیز که با اسلحه توکل و مهر مرزوم برای فتح قلوب هجوم برد و مظهر الطاف و عنایات - مولای عزیز شده اند بخدمات اجداد خویش افتخار کنند که پدران و مادران مادست اتحاد بهم داده از راحت خانه و مسکن اصلی چشم پوشید بجهت اعلاء کلمة الله بی سروسامان گشتند و خاندان مادر سبیل دوست و برادر واضح است که ارزش تحمل این همه خدمات و جان نشانیهای اجبای الهی در یک قرن گذشته وقتی بنحو احسن واضح خواهد شد که حسب الامر مولای عزیز قیام و اقدام یاران خدم و جان نشان الهی بهمان نهج و سبیل درجه و قوت ادامه داده شود تا با این فد اکا ریهایی متوالی مومنین نتایج عالییه حصول یابد و ضرر و هبسی آشکار شود .

بسر بیائیم بکدل و یکجان خود را در این میدان مهیا و آماد فد اکاری و جانبازی سازیم . بیائیم قدمی در دو روز حیات برداریم که نتیجه ابدی سمره دائمی از آن بدست آید . بیائیم برای هدایت نفوس از طریق هجرت بممالک و دیار خدمات جانبازان و شهدا گذشته را تکمیل نمائیم . بیائیم با توجه به بیان مقدس حضرت و باعلی در قیم الاسماء که فرمودند :
 " اخرجوا من دیارکم بنصر الله " و فرموده مبارک حضرت عبدالبهاکه میفرماید : " مانند حواریون مسیح در دیار مشقت شوند . " هجرت را بر همه چیز زندگی ترجیح دهیم تا الی الابد در پیشگاه محبوب سر بلند با^{شیم}
 اگر چنین عملی اقدام کنیم و چنین فیضی نائل

گرددیم طبق دستورات مبارک و وظائف ما چنین است - مهاجرین عملا و قولا تبلیغ نمایند بعد از مهاجرت - مجاهدت لازم است .
 - تجارت برای مهاجرت است نه مهاجرت برای تجارت - نقل و انتقال بکشورهای دیگر موجب ازدیاد نفوس - نمیشود مگر با مجاهدت در سبیل تبلیغ .
 - مهاجرین باید بکمال انقطاع قصد خدمت امرالله کنند نه آنکه نیت انتفاع داشته باشند .

- بفرموده مبارک " چون هو الطیف شوند و چون الم شتمعل گردند و از نقل ماسوی الله خفیف شوند و چون اریاح بر افتادند و اشطار مرور نمایند . . . بقوه توکل بیرون آیند و بردای تقوی مرتدی گردند و برجل استقامت قدم سیدان گذارند و با انقطاعی بی نظیر و توجیهی تام و قلبی پرفتح و عزیزی چون کوه آهنین مانند اولیا و اصغیا از پیشینیان در ممالک مشقت شوند و عالم کون را بحرکت آورند . "

- در مهاجرت استقامت کنند تا بید هم میرسد .
 باید متذکر بود که امروزه کسانی گوی سبقت از میدان مجاهدت رمود ه اند که اقدام بمهاجرت نموده بسا عزم محکم و متین خویش و با اعمال مجدانه و رفتار بهائیان خود سطوری پر کتاب قلوب و خدمت و جانبازی در سبیل سعادت بشریت و تحقق اهداف عظیم دیانت مقدس بهائیان افزودند . البته طرقی خدمت متعدد است ولی نزدیک ترین و عائب ترین طریق که شک و تردیدی در صحیح بودن آن وارد نیست راه مهم هجرت است که تا بید طا^{ئف} حل آنست . امید است کل در سبیل کسب رضای الهی موفق گردیم تا در برابر ارواح مقدسه مجاهدان عزیز و ضرر سولی روسفید باشیم .

شرح حال عمو علی عسکر کاشانی

***** (بقیه از شماره قبل) ***** (سید حسن هاشمی زاده - متوجه) *****

کرد هاید؟ بعد از عرض جواب فرمودند بروید و بخوانید بدین جهت است که همه این لوح مبارک را قرائت بینمائیم البته در اثر این امر همه با اندازات در لوح منیع نسبت به سلطان و آنسرزمین مطلع شدند بعد از دو سه روز هنگام مراجعت از حضور من طاف حوله الاسما در محل پر جمعیت شهر دیدم چارچی مطالبی بعرسی بیگید همراهان بعد از شنیدن آن مطالب همگی حق را بعظمت یاد کردند بعد از آنکه از مضمون گفتار او پرسیدم گفتند ذکر میکرد بر حسب تلگرافی از مقرر سلطنت خیر دادند که سلطان عبدالعزیز عزل و سلطنت براد نصب شد معلم گردید که اندازات الهیه بکلی صد اشر آشکار گردیده است.

قبلا ذکر شد که آقا علی عسکر برای خدمت بهر کس مسیمان حاضر بود و بار و اغیار او را دوست میداشتند و باو عمو خطاب میکرد گاهی بمیدان و محل بارفروشی عمومی میرفت چیزی را میدید که از قیمت معمولی ارزانتر است آنرا خرید به منزل میآورد و همسایگان را میگفت بیایید و قسمتی که لازم دارید ببرید هر کس بقدر لزومش گرفته و قیمتش را میبرد اخست.

از آنجمله در اوقات معینه برای تهیه لوازم زمستانی از قبیل هیثم و ذغال و نمک و پیاز و غیر از اینها جهت جمال بروجردی همیشه خودش اشیا را خرید میبرد به بخانه اش و این عمل همه ساله معمول میشد و در رسمیت

باز میگفت روزی در محضر مبارک مقصود عالمیا بودم - هیکل انور در حال مشی نظرشان بخارج قصر افتاد بایک حال بشاشت و سروری بحاضرین فرمودند آقا میاید بروید استقبال کنید و نیز حکایت میکرد که چون مفرجما ل قدم جل اسمه الاعظم در قصر بهجی بود و مجاورین در عکا سکونت داشتند و مسافرینیکه برای تشریف وارد میشدند حسب الامر در مسافر خانه عکا متوقف میگرددند کلیه امور امریه و اداره بیت مبارک بتمامه بعهده حضرت سرالسه الاعظم بود همه روزه نام واردین بحضرت اقدس معروض و هر وقت هر کسی را اراده مبارک بود بقصر احضار و بلفا و اصفا بیانات احلی فائز و نائل میگشت ولی همه روزه در عکا بزیاارت حضرت مولی الهوری عبدالبهام وفق میشدیم روزی بعد از صرف چای در صبح احبای حاضر در اطابق جناب زین المقرین جمع شدیم و در آنجا باستماع لوح

مبارک رئیس توفیق یافتیم بعد از خروج از آنجا عده ای بمنزل یکی از مجاورین میرفتند مراهم با خود بردند ملا شد که در آن خانه نیز لوح رئیس را قرائت میکنند بعد از بیرون آمدن از آن منزل باز عده دیگری که بخانه مجاور دیگری میرفتند مراهم با آنجا دعوت کردند در آنجا نیز مشاهده شد که بتلاوت لوح رئیس مملکت عثمانی مشغولند پرسیدم چه سبب دارد که امروز همه این لوح مبارک را میخوانند گفتند دیشب جمال مبارک از نفوس که مشرف بودند سؤال فرمودند لوح رئیس را زیارت

و همراهی با او در بین احباب معروف بود تا آنکه دوران
نقض میثاق پیش آمد و جمال بد بخت بطرف ناقضین رفت
و خود را بنکبت ابدی مبتلا نمود (این عبد از لسان حضرت
عهد الله هویتی لخدمه الثابتین فدا نشنیدم که فرمودند
جمال محرك و مغوی اساسی میرزا محمد علی و اعوانش
بود و فرمودند که روزی نزد من آمد گفتم برایش جای آوردند
او نخورد زیرا خیال میکرد در آن سم ریخته شده لذا همان
جای را گرفته نوشیدم چون اطمینان یافت طلب جای نمود
منظور از شرح صدمات پیشانی او این بود که دانسته شود
این مرد جلیل تا چه حدی برای اجرای او امر الهیسه
حاضر بود و غالباً این آیه مبارکه را تلاوت میکرد (طوبی
لن اصیبح قائماً علی خدمت الانام) اما پس از بروز
نقض جمال دیگر آقاعلی عسگر با او ملاقات نکرد حتی
با آنکه پس از ضرب شمس جمال ایبهی محاسن شراحتاً
نمی بست پس از آنکه جمال بوال نیت سوخوش گرفتار
شد و نقض آشکار گردید عموی عسگر که مدت چند سال
خضاب تعمیر کرد شروع نمود که محاسنش را حنا به بندد -
علت این عمل را بعد از این مدت پرسیدند گفت که چون
جمال ریشش را سفید گذاشته راضی نیستم در ایمن
عمل با او شبیه باشم

با آنهم دوستی و خدمت گذاری نسبت به جمال هیچیک
از احباب تصور نمیکرد که از او قطع تعلق کند و بعد از نقشش
او را چنین ترك نماید عموی عسگر از جمال قدم جل -
جلا له الواح متعدده منبعمه داشت چنین خاطر دارم
الواح منبعمه ای که بطور خصوص در باره او و نازل شده

و یا در ضمن الواح دیگران ذکر او شده قریب نوزده محل
زیارت کرده ام .

اما از قلم مرکز میثاق ذاتیتی لقراب عقیته الفدا الواح
عدیده با اسم او نازل گردیده است و یکی از آنها را پس
از شرح حکایت ذیل برای استحضار یاران الهی مینگارم
که هم مورت تذکر قارئین این اوراق گردد و هم مقام او -
در ثبوت بر امر الله و محفوظ ماندنش در مواقع امتحان ظاهر
و عیان شود .

چنانچه تبلاً ذکر شد او در قوا اطراف طهران بکسب
بیله وری و قماش فروشی اشتغال داشت و سفرش در هر
دفعه پانزده روز طول میکشید در سال ۱۳۱۱ قمری
هجری بعد از رفتن او به سفر یگانه فرزندش که دختری
۱۲ ساله بود بمرض وای انفرادی مبتلا و بعد از دو روز
از این عالم صعود نمود دو روز بعد از فوت او پدرش از
سفر آمد در حالیکه فقط هفت روز بود که رفته بود بعد
از ورود و قرار همه حاضرین را ماتم زده دید از این عبید
که در آن زمان تقریباً ۱۲ سال داشتم از حال عیالش
پرسید گفتم که چون مریض و ناتوان است در آن مقابل
خواهید باشد و متحیر با طراف نگاه نمود و پرسید تا اهره
کجاست معلوم است جواب این سؤال جز گریه منسوبین
چیزی نیست . بحضور اینکه فهمید دختری فوت شده
است بسجده افتاد مدتی سجده شکر گزارش طول کشید
و چون سر برداشت غانی هم برای مشغول کردن او وهم
فهمیدن علت این شکر متقدم پرسیدم در این مقام چه
چیزی موجب شکر گذاری شده است ؟ در جواب گفت

شعاعید آید سفر من همیشه بانزد، روز امتداد میسافت
 ایندفعه شوق دیدار د ختم مرا چنان بیطاعت کرد که
 پیش از هفت روز نتوانستم تحمل دوری از او بنمایم
 و بعد از هفت روز فقط برای دیدار او آمدم. زیرا بعد از
 فوت سیزده اولاد دلم بپوچید این بگانه فرزند چهارم
 خوش بود حال که با این آرزو قصد آمده و فهمیدم که
 جمال کبریا او را از من گرفته است یقین نمودم الطاف
 الهیه شامل حال من است و نمیخواهد که بخیر از او توجه
 و تعلق داشته باشم زیرا در رکعات مبارکه مکتونه میفرماید
 "اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمالم داری
 چشم از عالمیان بردار" چون تعلق من باین فرزندم
 زیاد شد نخواست بجای حب او دوستی دیگری در قلب
 من یافت شود زیرا میفرماید (اراده من غیر من چون
 آب و آتش در یک دل و قلب نگیرد)

بعد از چندی لوح منیع ریل بافتخارا و نازل شد.
 هو الابی جناب آقا علی عسکر علیه بها الله الابی
 هو الابی ای مظهر امتحانات الله نفوس بشریه در
 این خاکدان تراپی برد و قسمند و مقسم برد و حزینند.
 حزین چون خراطین ارض موطن نعمت و مقر راحت
 و گلزار مسرت و لاله زار موهبتشان طینت تراپی و درکات
 سفلیه است و این جهان تاریک و تنگ در نظر مستشان
 بسی وسیع و روشن و فسیح و گشمن است لهذا اگر اسباب
 فرقی فراهم آید حرقتی زاید الوصف حاصل گردد -
 حیات فانیه را زندگی جاودانی شمرد و لذت جسمیه
 را منتهای کامرانی دانند و حزین دیگری که اجرام الهی
 مستند و از شعاع و قیود مادون هستند و دل بطکوت ابی

برفیق اعلی بستند این عالم فانی را زندان ظلماتی
 بچند و این جهان خاک را تنگنای تاریک هولنا که
 دانند و صحتکده آفاق را زندان مشتاق یابند لهذا
 در کل حین آرزوی صعود و هرج بمقام محمود نمایند
 و از مکان و امکان بمعصه لامکان مشتاقان از فسات
 هیچ عزیزی مضطرب نشوند و از صعود هیچ قریبی محزون
 و منقلب نگردند. علی الخصوص آن طیر و فایا بآشیان بقا
 پرواز نمود و بر سر دره منتهی در ملکوت ابی آشیانه
 نمود و از کوشش عطا سر مست جام لقا گردید محزون مشو
 مخم میباش شکر کن که خاتمه حیاتش فاتحتا لالفا
 بود و طوبی لها و لندی رضعها و البها علیک ع
 قبل از طاهره فرزند ی بنام عبد الله داشت که تقریباً
 یسن هشت سال رسیده بود و در آن اوقات عده ای از
 از لیبها که غالباً مواظب بوده اند تا در کسی که مفسق
 بایمان بحضرت بها الله جل اسمه میشود ابراهیم حرف
 از امر الله نمایند و چون نفوس بوسیله آتالی عسکر
 بصراط الهی راه یافته بودند این مدعیان کوشش میکردند
 تا بآن نفوس تازه تصدیق دست یابند اما چون ایسن
 شخص هوشیار مراقب رفتار آنان بود و هر چه القاء شبیه
 میکردند رفع و دفع مینمود لذا بفرقت افتادند او را از کار
 بیاندازند تا بدون مانعی بتوانند بمقصود خود
 نائل گردند باین منظور در صد هلاک کردن بسرش
 برآمدند یکی از آنان موسوم به محمد باقر و اصلی و شغلش
 در رویشی در محلات و خانها بود و با این مرد موصل
 آشنا بود و گاهی هم مراوده میکرد برای انجام این عمل
 اقدام کرد روزی عبد الله معصم را ملاقات کرد و جوز قند

که در آن سر ریخته بود با امید هد و آن طفل بعد از خوردن حالش منقلب شده و طولی نمیکشد که هلاک میشود وید ریزگوارش با آنکه از جریان کار اطلاع یافت از او صرف نظر کرده بخدا واگذار کرد و در همان روزهای اول واعلی راد رراه دید با و اظهار نمود من بابتوکاری ندارم و بخدا واگذاشتم ولی بدان اگر در این حد و دیده شوی زنها تو را خواهند کشت و او هم سرخجلت بپذیراند اخته و دیگر در آن محل دیده نشد اگرچه شرحی را که ذیلا مرقوم میگردد شاید در نظر بعضی چنین میاید که قصد نویسند زک خوارق عادی است در این ظهور و حال آنکه با بودن دلائل متقنه و حجج قاطعه و آیات واضحه زکسر خوارق عادات احتیاج نیست اما چون این جریان را از او مشروحاً شنیدم ام نمیخواهم ناگفته بگذارم و شاید نتیجه تاریخی هم داشته باشد و از همه گذشته نفسیکه حق منبعی بفضل بدی عشر در ایام ظهور از او دستگیری فرمود و قدر استعداد زمان و مکان توفیق بندگی یافته اسمن در عداد بندگان مولی الامکان مذکور گردد و آن حکایت چنین است .

میگفت که در عکا از احباب شنیدم یکی از روسای قبائل عرب که نامش شیخ محمود و مردی قوی هیکل و با هیبت بود در اوایل خروج محبوب عالمیان از قشله وزندان آن شهرو ساکن شدن احباب در داخل مدینه عکا البته با شرحیکه از طرف سلطان عبدالعزیز خلیفه مسلمین در آن بلد انتشار یافته بود مردم اهل بهار را با نظر بغض و عناد مینگریستند و همه را دشمن دین و نوامیس اسلامی میدانستند ولی حضرت مولی الهی عبدالبها برای رفع

سو تفاهم و فهماندن بعامه این موضوع را که بهائیان برخلاف آن مفتریان هم مومن و معتقد بخدا و نبوت حضرت محمد مصطفی و هم قائل و ناطق بحقایق قرآن بلکه بین آن واحادیث منصوصه رسول الله میباشند بدین جهت وجهاتی دیگر هر جمعه بمسجد جامع رفته و نماز جمعه بامسلمین میخواندند و با علما مجالس میشدند تا بتدریج بزرگان فهم بحضرت و احاطه علمیه انحضرت اطلاع یافته کاملاً فهمیدند که هر چه شنیده بودند افک و افترا محض بوده است اما در اوایل تشریف بردن حضرت بجامع بعضی از بی خیران با نظر غناد و دشمنی بوجود مبارک ناظر و گاهی بیکیه یگر معرفی مینمودند روزی شیخ محمود مذکور بجامع آمد و چون حضرت من اراده الله را نشان داده بودند در حالیکه آنجناب مشغول گرفتن وضو بودند و ایشان آمد و بازوی مبارک را گرفته اظهار داشت (انت ابن الله) یعنی آیسای تو پسر خدائی حضرت عبدالبها نظر را بسوی او معطوف فرموده گفتند یا شیخ اگر الم الضیف بحضرت توجه باو و بیان این قسمت از آیه قرآن شیخ شرمند شده و رفت اما تاثیر آن نگاه و تکلم بیان آیه چنان شیخ را منقلب ساخت که تا چند روز دلتما فکرها و بنا بر قول خود شروزی در بیابان گوش دلش این سروش شنید یا شیخ محمود تعال (ای شیخ محمود بیا) متعجب شد در حالیکه چنین فهمید که حضرت بهاء الله او را دعوت میفرماید دفعه دیگری نیز همین ندا در سمع قلبش طنین انداز شد و دفعه سوم که این ندای ملکوتی در وجود انش مسموع گشت دیگر طاقت نیاورد و برای تشریف بساحت اقدس عازم

گردید بعد از رسیدن به بیت مبارک و کسب اجازه در
 حینیکه از بنده بالا میرفت همان ندای جانفزار شنید که
 فرمودند . باشیخ محمود تعال لدی الورد خود را -
 با اقدام مبارک انداخت و مورد الطاف الهیه گشت .
 تا اینجا مسمو فانی از آقاعلی عسکری بود . زمانیکه بمحضر
 اطهر حضرت عبدالبهی در عکامشرف شدم روزی شخصی
 به مسافرخانه و در مجمع احبا وارد شد که هیکل نماید و برآ
 اشخاص عادی گفتند این مرد شیخ قاسم پسر شیخ محمود
 است و حیکل وجه او از پدرش کوچکتر میباشد و برای معرفی
 او گفتند چندی قبل قصیده های انشاء و تقدیم حضور مجلسی
 العباد کرد ، صفات الوهیت را نسبت بذات عبدالبهی
 بیان نموده بعد از قرائت از این قبیل مدائح منعش -
 فرمودند ولی چون (بلبل بی دل چو بیند گل چسان
 باشد خموش - چون شکید عاشق هفتون چو بیند یار را)
 بعد از چندی مدیحه دیگری معروض و تقدیم نمود با زارین
 قبیل اشعار گفتن نه پیش کردند اما باز هم بفرموده جناب
 و رقا (شاهی اگر نمائی و گریندگی کنی سدر ره لبای سو
 قص رد او میشناسمت) دفعه سوم نیز مانند دو کره قبل
 اشعاری سرود و به حضور مبارک تقدیم داشت در ایسن
 دفعه او را بسختی منع و فرمودند اگر بعد اباین نعوت -
 مرا بستائی تو را حد خواهم زد منظور از تحریر این قسمت
 اخیر این بود که پدر آن طو توفیق عرفان و ایقان یافت
 و پسرش تا این حد در عبودیت رسید .

مکالمه با او بودند و هر وقت او را میدیدند با عرار از او -
 میخواستند که مهمانشان نماید او هم با آنکه بسیار کم مایه
 و کم دخل بود گاهی آنها را با شرجو مهمان میکرد و -
 مدعومین با خوشحالی بخانه کوچک و محقرش جمع میشدند
 زیرا در مجلسش جز ذکر حق و اشارات امریه و تلاوت
 آیات و مذاکرات روحانیه چیزی نبود و گاهی با او میگفتند
 این کلاه نمدی را بکلاه دیگری تبدیل کن او در جواب
 میگفت يك جو نَمَدَم بکل عالم نَمَدَم (شاید منظورش این
 بود که چون با این کلاه بحضور محبوب عالمیان مشرف شده
 ام میخواهم تا آخر عمر با همین وضع باقی باشم)

خواهر زاده های داشت موسوم به محمد حسین که
 بدر و مادرش در او ان طفولیت اوقوت شده بودند و او را
 خودش بزرگ کرده و با آنکه علم و سواد نداشت در ایمان
 و تمسک بامر الله و تقوی سرآمد دیگران بود . از او دو پسر
 و یک دختر باقی ماند که هر یک امروزه عائله شریفه و مفید
 دارند و هر کدام برای امثال امر مبارک حضرت ولی امر الله
 روحی لعنایاته الفدا مهاجرت نمودند و تا ممکن بود
 در اجرای این منظور پایداری کرده اند و خواهرش که
 مقام ایمان و خلوص او از لیلح امنع الهیه که در ذیل درج
 میشود معلوم میگردد از او نیز اولادی مومن و موقن باقیما
 که بحمد الله ذریه موقنه ای از آنها در ظل کلمه الله موجود
 میسازند .

(ط . اخت علی عسکر

بنام خداوند عالمیان ای کتیز من بهترین نساء عالم
 الیهم آن است که بحق اقبال نموده و از کاس عرفان الهی
 آشامید ، مثلا تو الیهم عند الله اعظم و اسبق و اقدمی

عمولی عسکر شخصی موزون القامه و خوش اخلاقی
 و مزاج و مودب بود و در مجالس غالباً سبب مسرت مستمعین
 بود غالباً محترمین و متمولین از احبا مایل بمعاشرت و

از جمیع ملکات عالم . قدر و مقدار باقبال الی اللہ معلوم
 میشود جمیع حسب و نسب و نجابت و منزلت بایمان بالله
 ثابت میگردد اگر انبیا نفسی از اعزّه عالم مذکور باشد .
 و جمیع اجدادش الی آدم بکمال عزت و رفعت مشهور
 باشند و در امر الله توقف نماید از احقر عباد و اذل ناس
 لدی الحق مذکور است طوبی للمعارفات طوبی للمعار^{فین}
 در اواخر ایام از جموع علی عسکر پسری بوجود آمد
 موسوم به آقا قدرت الله و حید طهرانی که میتوان او را از
 حیث تقوی و خلوص و تمسک بدین الله نمونه بهائی گفت
 زیرا با آنکه در کارهای دولتی مقام در رتبه عالی دارد
 و با نفوس گنبره همیشه طرف است هیچگاه کسی از او
 آزرده و ناراضی نبوده و بطوری در انجام کارهای اداری
 سعی و جاهد است که روسا و وزیر نهایت رضایت را از او
 دارند و برای ترقی او چندی پیش را و گفتند که بسرا^ی
 خدمت بتو کاریرا که خواهان بسیار دارند برای تو مهیبا
 نمودیم که هم فایده مالی و هم ترقی معنوی و مقامی
 دارد و آن ماموریت برای رفتن با آمریکا است در جواب
 اظهار داشت که قبول این امر موکول باستیذان از
 حضرت ولی امر الله است و وسیله محفل مقدس روحانی
 ملی از ساحت اقدس سئوال شد که آیا این ماموریت
 رفتن با آمریکا را بپذیرد؟ جواب رسید که استغنا جایز
 نیست لذا اظهار داشت که ما ذین برفتن بآن صورت
 نشدم با آنکه رد امر و لطف رئیس و وزیران نمود نرنجیدند
 و کار دیگری که هم از این مسافرت بود با و رجوع نمودند .
 منظوریانی از شرح این قسمت اخیر این بود که معلوم
 نمودن کان الله کان الله له کسیکه برای خدا خود را

خالص و حاضر به بندگی نمود حق جلت عظمته نیس
 خوشبختی و سعادت دارین برای او فراهم میگردد .
 لازم میدانم این قصه را هم که از آقا علی عسکر خود شنیده ام
 مذکور دارم تا هم نتیجه تاریخی داشته باشد و هم سبب
 تذکر و تبصر گردد .

حکایت مینمود در اولین دوره که دولت ایران بفکر افتاد
 اداره خصوصی برای حفظ نظم شهر طهران فراهم سازد
 شخصی را که معروف به (کت) بود از خارج استخدام
 نمود و او زمام امور را که انتظامی بود بدست گرفت و
 اداره منظم و قانونی با سم مرکز پلیس تشکیل داد و عده ای
 هم بالباس و وضع جالب توجهی بنام پلیس گرد آورد .

این افراد و اداره در انظار عم حق خود شاه نمایش
 و جلوه مخصوص داشت بطوریکه شاه قطعه ذیل را انشا
 نمود و بدیوارهای کوچک و بزرگ صورت آنرا نوشته و اعلام کردند
 اندیشه کنید خیل رندان زلیس

هرگز نرویده خج ایشان تدلیس

در کده کت و منت و فرخواستند ماند

در چرخ اگر خطا نماید برجیست

در همان اوقات بود که علما کمال سعی را بجری میداشتند
 که امر بهائی را نابود و اهل بهار معدوم سازند و دولت
 بالاخص پسر ناصرالدین شاه کامران میرزا نایب السلطنه
 امیر کبیر کوشش مینمود که مقصود علما انجام پذیرد و
 بهائیت از ایران بلکه از دنیا محو و نابود گردد و یکنفر از
 طرف نایب السلطنه و دیگری از جانب سید صادق سنگلی
 مامور شدند تا در جمع بهائیان در آیند که هم اسرارشان را
 کشف کنند و هم اشخاصشان را شناخته بعملاء دولت خبر

دندند این دونفر اول باسم طالب محقق و بعد بعنوان مومن و موافق در جلسات داخل میگشتند و همه روزه با احبا محشور و مالوف بودند و خبردائی بآمرین خود میدادند .

بالتبجیه چنین تشخیص دادند که جمال بروجرودی سبب نشر دین بهائی در طهران بلکه در ایران است زیرا او در آن زمان با یاران رحمان بیبیا ر محشور و مربوط بود و در امر امریه دخالت زیادی داشت .

پس از آنکه احبا دریافتند که این دو وجه سمتی هستند و شغلشان جاسوسی و تفتین است از آنها دوری جسته و بجامع خویش را هشان ندا دند و چون علما و دولت تاحدی از جریان داخلی این حزب باخبر گردیدند در عدد برآمدند که جمال بروجرودی را اخذ نمود ، معدومش کنند و او از این قصد مطلع شده پنهان گشت مامورین شنیدند که او در خانه آقا شیرعلی میبشد عده کتیری سواره و پیاده برای دستگیری او نیمه شبی خانه آقا شیرعلی و آتاعلی عسکرا که پهلوی یکدیگر واقع بودند احاطه نمودند اول از دیوار خانه آتاعلی عسکر با لا رفته چون عدای پای آنها را شنید از طاق پیرون آمد و بوسیله نزدیکان پیام آمد دونفر که در آنجا بودند اورا گرفته بکوچه انداختند میگفت دیدم -

عده بسیاری از سواره و پیاده در کوچه میباشند در خانه را گشوده و جمعی وارد شدند برسیدند جمال کجاست ؟ اظهاری خبری نمودم تفتیش کامل کردند چون کسیرا نیا فتند لذا بخانه آقا شیرعلی رفتند و خود اورا نیز گرفته تحقیقات مفصل از آنها و خود او درباره جمال نمودند و از چند خانه دیگر هم نفوس را گرفته آوردند عده گرفتار شدگان به نوزده نفر بالغ گردید که دونفر از آنها طفل بودند .

یکی آقا میرزا نصرالله خادم والد جناب آقا ذکراالله خادم ابادی امرالله و دیگری فرزند مرحوم استاد حسین نعلبند . گرفتار آنها را اداره پلیس برده محبوس ساختند صبح همان شب از زندان بیرون آورده در حیاط در مقابل معاون کت که موسم به میرزا ابراهیم خان کنتی بود برپا داشتند او سنوالاتی در خصوص جمال نمود چون جوابی موافق میل خودش نشنید امر داد همگی را واحد بعد واحد فلك کرده چوب زدند و زندان برندند روز بعد نیز بهمین قسم عمل نمودند اما آن دو طفل را علیحده نگاه داشتند و همه روزه انواع آزار میکردند و از محمل اختفا جمال سنوالاتی مینمودند اینکار مدتی ادامه داشت یکی از روزها خان مذکور بعد از چوب خوردن ویدگونی ها اظهار داشت

که این رویه معمول خواهد شد بلکه
شدیدتر میگردد اگر بپاه الله برحق است
شما را نجات دهد و مرا بجزای علم برساند
بخاطر دارم که گفت بعد از دو روز یا بیشتر
مانند همه روزه آمده برسم قبل گفتند بای بی
بیائید ماهمه برای خوب خوردن حاضر
شده از زندان خارج شدیم خان معاونرا
دیدیم امروز ایستاده اظهار داشت
هریک یک فرآن جزای نقدی بدهید بی کنار
خود بروید .

در موقع بیرون رفتن از اداره مرحوم استاد حسین
نعلبند که مردی قوی القلب و متمسک بود بخان
موصوف گفت که حضرت پناه الله همانطور که
گفتی ما را نجات داد .

قسمت دوم گفتار شمسا را تا به بینیم چگونه
انجام خواهد داد زیرا گفته بود
(اگر بپاه الله برحق است شما را نجات
دهد و مرا بجزای عملی
برساند)

بعد از تشکیل اداره پلیسیه اعلان شد
بود که هرکس یا اسم مست بودن در معاینه
فریاد کنند و شرارتی بنمایند حبس
و جریمه خواهد شد فوج توپخانه
که در آن زمان مطلق العنان و بخود

سری در طهران بلکه در ایران معروف
بودند اعتنائی باین حکم نکردند
و رفتار خویش ادامه میدادند تا آنکه
دو نفر از آنانرا پلیس گرفته و زندان
بردند چون تویچیان از گرفتاری آنان
باخبر شدند جمعی مسلح رفته و هر دو
نفر را از حبس خارج نمودند .

این دو نفر چون از طرف میرزا ابراهیم خان
مورد تنبیه و آزار واقع شده بودند تویچیان
انتظار فرصت مناسب را داشتند تا روزی
مشارالیه سواره با دو نفر مستخدم از میدان
توپخانه عبور میکرد تویچیان که اطلاع
حاصل کردند گدگد کرد و او را گرفته از
اسب بزرشرا انداختند و بعد از آزار بسیار
او را از میدان مذکور خارج کردند .

این قضایا حکایت را فانی از آقا علی
عسکر شنیده بودم در سال ۱۳۲۸ هجری قمری
یا سال بعد از آن روزی در سرای امیر
در طهران در حجره خود نشستیم بود
مرحوم حاجی مؤسس و روشنی دیگر وارد شد
همردو نفر کلمه مبارکه الله ایستی گفته
نشستند بعد از صرف چای حاجی مؤسس
پرسیدند حاجی خان را می شناسی
گفتم نمی شناسم اظهار دانستند

ایشان آقای حاجی میرزا ابراهیم خان کتبی هستند که هم خود را مومن یا مرحضرت بها^۱ الله میدانند و هم در سلسله در ایش بهائسی درآمده اند .

بعد از شنیدن گفتار مرحوم حاجی مومن تمام قضایای فوق الذکر بخاطر آمد و بحق جلست قدرته را بعظمت یاد کردم .

البته بآنها چیزی نگفتم ولی ملا حظه نمودم که این مرد چون خود ش بآن نفوس مظلومه مسجونگه گفته بود که اگر بها^۱ الله برحق است شما رانجات دهد و مرا بجزای عملتم پرسیانند هم آنها نجات سریع یافتند و هم او نتیجه رفتار ظالمانه خود را دیده و عبرت - للمتبهترین گردید .

تا آن حد که خود را در ردیف بهائیان محسوب بلکه در سلسله مدیحه سرایان جمال کبریا در آورد تا معلم شود که " انه اقدر القادرین و ارحم لعباده الثابتین است .

بصاری جناب ملا علی عسکر در اواخر ایام حیات سکه ناقصی کرد و در این سکه نتوانست کار کند و خواهر مومنه اش (مادر نگارنده که لوح مقلوبه در این اوراق بافتخار ایشان است) که نامش خدیجه بود تا آخر حیات آقا علی عسکر و عیالش را پرستاری و اداره مینمود .

ملا علی عسکر سرانجام پس از یکم عمر خدمت باسقیان الهی و تحمل شدائد و سلا یای متعدد در سبیل امرش در سال ۱۳۲۷ هجری قمری در سن ۷۵ سالگی بطکوت ابهتی عمود کرد و در قبرستان جنوب طهران نزدیک آب انبار قاسم خان مدفون گردید .

پایان

*

واهل تقفاز بود شنیده اید که در اثر دیانت تقلیب -

حاصل نموده و محض ایمان از شرارت و زناالت خود را کنار کشیده و در جرگه اهل عداقت و راستی درآمد و ایمان و ایقان او را از عوامل نقص نجات داده بسوی جهانی پراز کمال رهبری نمود .

صفحات تاریخ ادیان الهیه مشحون از این نوع تقلیب شخصیتهاست . در قاموس ادیان الهیه ایمان بمعنی حیات و عدم آن بمعنای ممات میباشد . و اصولا برای مردگان هم در حقیقت نمیتوان شخصیتی قائل شد چه که شخصیت مخصوص نفوس زنده است .

آری آوای ملکوتی و ندای الهی است که بمردگان -

فراش غفلت حیات می بخشد و بقول شاعر :

"گوید این آواز آواها جاد است .

زنده کردن کار آوا ز خداست"

فقط ایمان است که میتواند بانسانها شخصیتی عالی و ممتاز عطا کند و اصولا بدون ایمان هم زندگی معنی و مفهوم ندارد و بقول فیلسوف - بزرگ تولستوی "آنچه مردم را بزیستن و امیدارد - ایمان است" فقط در بر تو ایمان میتوان شخصیتهای افراد را ترقی داده و آنان را تقلیب نمود .

فقط بایست نفثات روح القدس مدد کار شود تا شخص متدین بتواند نفوس غافل بشری را تقلیب نموده و شاگرد حقیقت دلالت نماید و فقط بدین وسیله است که میتوان مردگان را بدم مسیحا سی زنده کرد و بقول شاعر :

فیض روح القدس را باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

محققین شخصیت انسان محیط را یکی از عوامل مؤثر در شخصیت او میدانند بهائی در محیطی زندگی میکند که پر از روحانیت و صفا و محبت و وفاست . در محیط خانوادگی او با آداب بهائی پرورش میدهند و حیات بهائی آشنایش میسازند . در محیط اجتماعی خود جز عفا و یکرنگی جز محبت و الفت و جز صمیمیت و صداقت چیز دیگری را مشاهده نمیکند . کره و کدورت - بخل و کینه و درونی و دورنگی را در محیط اجتماعی خود نمیبینند و طبق بیان مبارک کتاب مستطاب اقدس که میفرمایند

کونوا کالاصابع فی الید والارکان للبدن" خود را یکی از اعضا، هیکل امر الله و مطیع و منقاد دستورات حق

جل جلاله و اراده غالبه الهیه میدانند . در این

محیط با او ندا میرسد که "بخود مشغول نباشید در

فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید" در این محیط

او را از کینه توزی و انتقام جویی منع نموده و به مهری

در مقابل ظلم و وفا در مقابل جفا موظف میسازند بالاخره

در این آئین نازنین برای چنین موجود تکامل یافته ای

که دارای چنین شخصیت عالی و ممتاز میباشد مقامی

بس عظیم مائل شده و میفرمایند . "من فایز محیی حق

له ان یقعده علی سریر العقیان فی صدر الامکان والذی

منع عنه لم یقعده علی التراب انه یستعید منه الی الله

مالك الادیان . . . پایان

آهنگ بدیع و خوانندگان

- ۱- از این شماره بیعد در آهنگ بدیع يك شعر از شعرای متقدم و يك شعر از شعرای معاصر بنظر خوانندگان عزیز خواهد رسید .
از ارباب ذوق انتظار داریم که در این طریق با ما مساعدت نموده و با ارسال اشعار و آثار خود ما را از همکاری خود قرین امتنان فرمایند . ضمنا از خوانندگان عزیز تقاضا داریم چنانچه اشعاری از قدمای امر دارند که جالب بوده و کمتسر بنظر دوستان الهی رسیده است برای درج در آهنگ بدیع ارسال فرمایند .
- ۲- در تعقیب اصلاحات قبلی از کلیه نمایندگان محترم آهنگ بدیع در ولایات تمنسی داریم هرچه زودتر وسیله سریع و مطمئن را که بتوان آهنگ بدیع به نقاط ارسال داشت معرفی نمایند . تا تاخیری در ارسال آهنگ بدیع روی ندهد و بلا فاصله پس از انتشار در دسترس خوانندگان عزیز ولایات قرار گیرد .
- ۳- در سال جاری سه مسابقه در آهنگ بدیع طرح شده است که مناسبانه تاکنون عده قلیلی از دوستان در این مسابقات شرکت نموده اند امیدواریم که خوانندگان ارجمند استقبال بیشتری از این مسابقات بعمل آورده و با آهنگ بدیع بدینوسیله همکاری فرمایند .
- ۴- آهنگ بدیع همواره در انتظار آثار و مقالات دوستان و علاقمندان عزیز بوده و هر نوع نظر و انتقادی را با آغوش باز می پذیرد .

